

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به وقت بود. عرض شد در صورتی که امر مولا تعلق بگیرد و کل صلاة در خارج از وقت واقع شود، این موجب بطلان و عدم سقوط امر اول است.

نکته‌ای که در اینجا هست این است که - البته این بحث یک بحث فقهی است منتهی حالا که بحث وقت شده بد نیست که درباره این مسئله هم صحبت بشود - وقت عبارت از یک امر سماوی است یعنی تکلیف ناظر به مقام ثبوت است و مقام ثبوت موجب برای انشاء تکلیف است و همین طور برای فعلیت تکلیف یا تنجز اگر ما اینها را با هم یکی ندانیم. اما آنچه که موجب برای تنجز است یا موجب برای

فعلیت است یعنی از نقطه نظر انتساب به مکلف، حیثیت پیدا می کند، به این مقام مقام اثبات می گویند. در مقام اثبات، علم به این مساله لازم است، علم به دخول وقت، اما نه اینکه علم دخالت در مقام ثبوت داشته باشد چون وقت یک امر سماوی است و به مقام اثبات کاری ندارد، این برای خودش یک مقام ثبوتی دارد مثل فرض کنید که زوال شمس بالنسبه به دخول وقت صلاة ظهر یا فرض کنید که ظل شاخص، مثلاً بشود بالنسبه به صلاة عصر، مثل شود از مثل تا مثلاً که وقت اختصاصی و وقت فضیلت صلاة عصر است. وقت فضیلت صلاة ظهر از زوال شمس است تا وقتی که ظل شاخص به اندازه خود شاخص باشد (مثل). وقت فضیلت صلاة عصر از اول ظل شاخص تا مثلاً، بعد از مثلاً تا مثلاً. این وقت فضیلت نماز عصر است که تقریباً در حدود یک ساعت و نیم بعد از نماز ظهر موقع فضیلت نماز عصر می شود.

وقت نماز مغرب از هنگام استتار قرص است تا ذهاب حمرة مغربیه. این وقت فضیلت نماز مغرب است. وقت فضیلت نماز عشاء از ذهاب حمرة

مغربیه است الی ثلث اللیل، این هم وقت نماز عشاء.

این وقت در دو جا محل اختلاف است:

یکی در استتار قرص یا ذهاب حمرة مشرقیه

است و دیگری وقت صلاة صبح، صلاة فجر است

که در آنجا طلوع فجر است و اما در مورد وقت

مغرب که این یک قاعده کلی است که ما حالا عرض

می کنیم بر اساس مبنا، بعد این را ما گسترش می دهیم

حتی به دخول شهر به واسطه وجود هلال و او این

است که - همان طوری که عرض شد - ما ذهاب

حمرة مشرقیه را موجب برای دخول وقت بدانیم یا

استتار قرص را، هر کدام از این دو یک حادثه

سماوی هستند، در حادثه سماوی علم و عدم علم

مکلف، دخالت ندارد. این حادثه متحقق می شود چه

مکلف عالم شود چه مکلف عالم نشود. اما اینی که

در موقع صلاة مغرب، ذهاب حمرة مشرقیه را در

بعضی از روایات مد نظر قرار دادند به این علت است

که به واسطه استتار قرص، نور از ناحیه مشرق به

مسقط الرأس ذهاب پیدا می کند یعنی وقتی که این

زمین کروی هست و شمس در فوق ارض است،

بالنسبه به افق رائي اين شعاع شمس عمود بر سمت مشرق، اين شعاع شمس اشراق دارد بعد هر چه پايين تر مي رود اين نور از سمت مشرق مي آيد به سمت مغرب تا وقتي که از نظر افق رائي اين آخرين خط ذهبي شمس استتار پيدا مي کند و اين در بيابان و صحرا که جبلي وجود ندارد براي انسان بسيار قابل رؤيت است يا اينکه فرض کنيد که در دريا و بحر اگر انسان ملاحظه کند اين مطلب را خيلي کاملاً واضح مي توانيم ببينيم که چطور شمس در افق، در بحر مخفي مي شود يا در صحرا وقتي که جبالي وجود ندارد اين شمس در آنجا مخفي مي شود. پس اول دخول صلاة مغرب وقت استتار شمس است در افق،

سؤال: استتار شمس با آن ذهاب حمرة مشرقيه... هر دو يکي مي شود؟

جواب: حالا اجازه بفرماييد،

در افق رائي وقتي که ما بخواهيم نگاه کنيم، اين در اينجا مشرق و اينجا مغرب است، چون زمين کروي هست، کرويۃ الارض هست وقتي که شمس مي آيد در اينجا و مماس با افق رائي مي شود، چون

بالنسبه به هر رائي يك افق خاص وجود دارد ديگر، اين زمين كروي است ديگر پس بالنسبه به افق رائي اين شمس در تحت افق قرار مي گيرد، در زير افق قرار مي گيرد، وقتي كه قرار گرفت نور شمس به كدام سمت مي خورد؟ از اينجا نور شمس مي آيد اينجا. وقتي كه آمد اينجا يك رأس مخروط را تشكيل مي دهد هنگام استتار قرص. اينجا مسقط الرأس اين رائي خواهد بود. يعنى وقتي كه رائي در اينجا قرار بگيرد مسقط الرأس، درست آن مكاني است كه به شكل مخروط، شمس از اينجا خورده به بالای افق رائي، به واسطه استتار قرص تمام انوار از ناحیه مشرق می آید در مسقط الرأس قرار می گیرد. اينجاست كه ما به واسطه اين مساله، جمع می كنيم بين رواياتي كه دلالت می كند ذهاب حمرة مشرقه موجب دخول وقت است و رواياتي كه دلالت می كند استتار قرص موجب دخول وقت است.

پس بنابراین آن رواياتي كه، آن وقت در اينجا منوط می شود استتار قرص به اراضي غير جبلية، در اراضي كه فرض كنيد انسان در صحرا هست يا در

بحر است، در دریا هست و در آنجا اول استتار قرص موجب اذان صلاة مغرب است. اما در اراضی جبلیه، اراضی که شمس در خلف جبل قرار می‌گیرد خب اینجا افق رایی جبال که نیست، افق رایی در صورتی که جبال نباشد آن فرق می‌کند تا آنجایی که جبال باشد، آن وقت اینجا که رایی در مکانی قرار گرفته است مکان جبل، در کوه قرار گرفته، اطرافش را جبال تشکیل می‌دهند، اینجا آن روایاتی که دلالت می‌کند بر احتیاط که وقتی که در اراضی جبلیه واقع شدی احتیاط کن چند دقیقه تا اینکه ذهاب حمرة مشرقیه بشود روایات مربوط به این اراضی می‌شود. این اراضی مثل اینکه فرض کنید که همدان که اصلاً در منطقه جبال قرار گرفته، کرمانشاه در مناطق جبال قرار گرفته یا فرض کنید که بسیاری از اراضی در لبنان، تمام اطراف، اینها همه جبال هستند و اصلاً رایی افق را نمی‌بیند، اصلاً رؤیت افق نمی‌کند مگر اینکه برود در فوق جبل آنجا ملاحظه کند.

پس این احتیاطی که در روایات است نه از باب اینکه امام مساله را نمی‌داند و نه از باب اینکه بنای شرع بر احتیاط است، ابداً به هیچ وجه من الوجوه

بنای شرع بر احتیاط نیست الا احتیاطی که در دماء و اعراض و نفوس است، در آنجا می‌گویند احتیاط بکن اما نه اینکه در مسائل عبادیه و اینها بگویند احتیاط بکن. از باب تحقق موضوع است یعنی موضوع در اراضی غیر جبلیه و خصبه، این موضوع فرض کنید که استتار قرص است من باب مثال، این موضوع در اراضی جبلیه ذهاب حمرة مشرقیه است.

سؤال: یعنی ذهاب حمرة را اماره قرار دادیم

جواب: احسنت! پس ذهاب حمرة در اینجا با استتار یک امر واحدی می‌شود و این اماره برای استتار قرص در اینجا خواهد بود.

سؤال: در اراضی جبلیه چه اشکال دارد که از باب محاسبه باشد، آنجا هم احتیاط راه نداشته باشد، با حساب انسان...،

جواب: خب بله، اشکال ندارد.

سؤال: اشکال ندارد؟

جواب: نخیر اشکال ندارد. لذا همین را الان من می‌خواهم عرض کنم.

یک مساله‌ای که در اینجا هست که عرض شد

خدمتتان که مسائل سماوی، اینها از باب مقام ثبوت، دخالت در ترتب حکم دارند مانند زوال شمس یا استتار قرص یا ذهاب حمرة مغربیه یا طلوع فجر، اینها حوادث سماوی هستند و در حوادث سماویه نفس بروز آن حادثه موجب حکم است منتهی شارع راه قرار داده، طریق قرار داده است برای وصول به مقام ثبوت، راهش چیست؟ فرض کنید که من باب مثال رؤیت است. اگر خود رائی استتار قرص را رؤیت کند که الان این قرص شمس در تحت افق استتار پیدا کرد، مخفی شد، خب این یک راه است. یک راه شهادت عدلین است، یک راه ذهاب حمرة مشرقیه است. یک راه هم ممکن است هیچ کدام از اینها نباشد، اصلاً نفس ساعت باشد. انسان ساعت را دقیقاً قرار می دهد به یک...، فرض کنید که اصلاً رائی دلش می خواهد یا در یک اتاقی است در این اتاق، مقفل است، این اتاق به بیرون راه ندارد، مقفل است. این شخص چه راهی دارد برای صلاة؟ یک وقتی ساعت ندارد خب این حکم دیگری دارد. فی ظلم المطامیر یک وقتی هست و اصلاً به هیچ وجه راهی برای...!

یک وقت می بینید نه، فرض کنید که این ساعت دارد، طبق ساعت می داند در ساعت سته مثلاً هنگام استتار قرص است. الان در اینجا ساعت طریق برای مقام ثبوت است. پس مقام اثبات او در اینجا ساعت خواهد شد. اینجا شارع دیگر برای مقام اثبات نمی تواند جعل طریق کند، چون حکم روی مقام ثبوت رفته است میزان مقام ثبوت است. آن استتار ثبوت است. مقام اثبات آن یک مسأله دیگری است. شارع در اینجا نمی تواند مقام اثبات جعل کند الا اینکه شارع روی خود اثبات هم نظر داشته باشد. آنجاست که برای خود اثبات هم جعل طریق می کند که این مسائلی که مربوط به حد و زنا و قتل و امثال ذلک هست به مقام خود اثبات هم برمی گردد یعنی شارع در آنجا این ترتب حد را بر زنا صرفاً بر مقام ثبوت نمی داند بر مقام اثبات هم در آنجا می داند به خاطر بعضی از مصالح، به خاطر اخفاء در قضیه و به خاطر حفظ آبرو و حیثیات مومن و امثال ذلک، در آنجا مقام اثبات را هم مد نظر قرار می دهد که ما حالا در آنجا فعلاً بحث نمی کنیم و در بحث حکم قاضی

راجع به این قضیه صحبت کردیم و حالا در جای خودش هم اگر آمد در آنجا هم صحبت می‌کنیم، اما در این مواردی که حکم روی مقام ثبوت رفته است دیگر شارع نمی‌تواند...، بلکه اگر یک مقام اثباتی را در اینجا، راهی و طریقی را شارع را جعل کرد این از باب عنوان مشیر است نه از باب انحصار موضوع و انحصار اثبات در این حکم شارع.

**بناءً علی هذا در هنگام طلوع فجر، در آنجا این مطلب می‌آید که فجر به چه محقق می‌شود؟ آیا فجر یک حادثه سماوی است؟ یا اینکه نه، این فجر حادثه سماوی نیست، این فجر عبارت است از یک حادثه‌ای که بنا بر حسب رؤیت رایی، اختلاف پیدا می‌کند؟ نه این طور نیست، طلوع فجر عبارة عن حادثه سماویه، عن امر سماوی و حکم رفته روی فجر، آنچه که شارع در مقام اثبات گفته است این از مقام تبیین موضوع است نه از مقام تحقق موضوع، فرق است بین تحقق موضوع و بین تبیین موضوع.**

... **و کُلُوا وَ اِشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ** ... ﴿البقرة، ۱۸۷﴾ تبیین در اینجا در مقام تحقق

موضوع نیست بلکه در مقام تبیین موضوع است **حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ**

پس در اینجا ما در مقام تبیین هستیم نه در مقام تحقق موضوع. این **كُلُوا وَ اِشْرَبُوا** روی فجر رفته است و در مقام تبیین موضوع حکم رفته است روی تبیین. بنابراین این حادثه سماوی از سماویت خودش و مقام ثبوت خارج نمی‌شود.

این فجر عبارت است از یک امر واحد سواء<sup>۲</sup> اینکه مانعی وجود داشته باشد یا مانعی وجود نداشته باشد، سواء<sup>۲</sup> اینکه آیا غیمی باشد در سماء و آن غیم مانع از بروز و ظهور فجر بشود، حکم روی فجر رفته. و سواء<sup>۲</sup> اینکه غیمی نباشد، شعاع قمر، غالب و قاهر باشد، باز حکم روی فجر رفته. و هیچ کدام اینها نباشد و لیالی مظلمه باشد، غیر مقمره باشد که در آنجا باز حکم روی فجر رفته. پس معنا ندارد که شارع بیاید و بگوید که صلاة فجر که این صلاة مولود و معلول برای طلوع فجر است مستند به رؤیتی باشد که این رؤیت در مواقع و موارد مختلفه اختلاف داشته باشد. در آنجایی که ابر نباشد در آنجا نماز در این وقت باید خوانده شود. اگر ابر وجود داشته باشد و مکلف اطلاع نداشته باشد در آنجا باید یک ساعت

بعد خوانده شود. در آنجایی که لیالی لیالی مقمره باشد در آنجا باید صلاة بعد خوانده شود. وجود قمر و وجود غیوم و غمامه و امثال ذلک دخالتی در حادثه سماویه ندارد و حادثه سماویه در مقام ثبوت موجب برای وجوب صلاة صبح خواهد بود. در مقام اثبات، مکلف هر چه که برایش روشن شد مکلف به همان است. اگر برای مکلف روشن شد، چشمش قوی است و...،

... برای او پیدا شود و اگر ساعت داشته باشد و قطع پیدا کرده باشد به طلوع فجر ولو با وجود غیم، ولو با وجود قمر در لیالی مقمره، در عین حال این ساعت و وجود ساعت برای او منجز حکم و فعلیت تکلیف را موجب خواهد بود. به طور کلی ما در حوادث سماویه آن تحقق موضوع را موجب برای ترتب حکم و دخول وقت می دانیم. تبیین و غیر تبیین، تمام اینها، اینها عنوان مشیر و واسطه در اثبات خواهند بود.

بناء علی هذا یکی از مسائلی که خب مترتب می شود بر این بحث این است که آیا دخول هلال موجب برای ترتب احکام است یا علم به دخول

هلال موجب برای ترتب احکام است؟

با توجه به بیانی که شد این طور به نظر می‌رسد که نفسٌ قابلیة رؤیة الهلال فوق الافق، این نفس قابلیت رؤیت، خودش موجب تنجز حکم و تنجز تکلیف خواهد بود چه اینکه غیمی باشد یا غیمی نباشد. صحبت در مقام امثال و عقاب و عدم عقاب است. در صورتی که مکلف علم پیدا کند حکم منجز است و برای او فعلیت پیدا می‌کند. چنانکه مکلف علم پیدا نکند حکم برای او منجز خواهد بود و فعلیت پیدا نمی‌کند.

همین مطلب را ما در مورد سحور و در مورد صلاة صبح هم می‌زنیم. آنچه که موجب برای تنجز تکلیف و فعلیت تکلیف است آن طلوع فجر است و ظهور نور در افق رایی بالنسبه به فجر و این امتیاز. این در تمام اوقات یکنواخت است و فرق نمی‌کند البته بالنسبه به حرکت انتقالی ارض تفاوت پیدا می‌کند اما صرف نظر از حرکت انتقالی ارض، بالنسبه به وجود قمر فوق السماء و وجود غیم فوق السماء و امثال ذلک، فرق نمی‌کند. بناءً علی هذا احتیاط در صلاة صبح بالنسبه به لیالی مقمره، این احتیاط فی

غیر محلّ خواهد بود. پس این مسأله دخول وقت در هنگام صلاة صبح و همین طور در هنگام صلاة مغرب و همین طور دخول هلال در شهر و عدم شهر، حالا در مسأله دخول هلال و اینها بماند که چه ادله‌ای در آنجا ما داریم که دلالت بر طریقت و اینها می‌کند. یکی از مهم‌ترین ادله ما در آنجا در مسأله قضاست که بدون انجام امر اول، مسأله قضا لغو خواهد بود. تا امر اول منجز نباشد گرچه به فعلیت نرسد ولی تا منجز نباشد مسأله قضا معنا ندارد و تنجز امر است که خودش موجب قضا خواهد بود چه مکلف عالم بشود یا مکلف عالم نشود و از آنجایی که فرض کنید که در مسأله قضا ما امر به قضا داریم برای کسی که بعد از ایامی یا بعد شهر رمضان، این عالم به دخول هلال شهر رمضان در یوم کذایی بشود ولو عالم نباشد، از اینجا ما استفاده می‌کنیم بر اینکه امر اول این منجز بوده، اگر امر اول منجز نبوده حکم به قضا ما دیگر در اینجا نداریم. آن شب اول که نبوده، لیالی بعد هم به جای خودش محفوظ پس این امر به قضا از کجا آمد؟ و امر در مقام انشاء موجب قضا نخواهد شد تا وقتی که به مرحله تنجز

نرسیده باشد. این بحث راجع به مسأله وقت بود. یکی از آن موارد خمسه یا دو تایش، سجده و رکوع است. سجده و رکوع، اینها خودشان دو تا رکن هستند و شکی در رکنیت اینها نیست. سجدتین فی رکعة واحده و همین طور رکوع واحد در رکعة واحده، [خلل به اینها] موجب بطلان [صلاة] خواهد بود. مسأله سجده و رکوع، اینها دو مسأله عرفی هست البته علاوه بر عرفی بودن، شارع هم برای اینها حدی قرار داده و حدی وضع کرده که رکوع رسیدن؟ باشد و همین طور در مورد سجود رسیدن ناسیه به ارض باشد، این هم برای سجود است. حالا چه عرف در اینجا - دیگر این مسأله مهم نیست - چه عرف در اینجا رکوع را مادون این بداند یا نداند. وقتی که شارع برای رکوع حدی قرار داده است، به تحقق حد شارع، موضوع محقق می شود ولو اینکه عرف هم در اینجا [حدی را بیان] کرده، این زیادی و عدم زیادی در اینجا موجب بطلان خواهد بود.

نکته‌ای که در اینجا در این مسأله هست این است که آنچه که در روایات در باب نقیصه و بطلان سجود و رکوع هست آن این است که رکوع و سجود به عنوان یک جزء از صلاة، مورد نقیصه یا مورد زیاده

قرار بگیرد نه اینکه نفس الركوع و نفس السجود این در اینجا خودش موجب بطلان شود چون بین این دو مساله فرق است:

یک وقتی ممکن است شخص فرض کنید که من باب مثال رکوع پیدا کند در موقع حمد یا در موقع ...، و این رکوعش به خاطر این است که یک چیزی را می خواهد از زمین بردارد یا مثلاً اینجا یک خطری متوجه بچه می شود رکوع می کند و دست بچه را می گیرد و دست این صبی را می گیرد و کناری قرار می دهد، ولو به حد شرعی رکوع رسیده ولی در اینجا شرعاً به این عمل او رکوع نمی گویند، رکوع به عنوان جزء من الصلاة نمی گویند، این در اینجا فقط خم شده، انحنایی در اینجا به وجود آورده نه اینکه در اینجا واقعاً رکوع کرده، رکوعی که زیاده و نقیصه آن مبطل است، این است که مکلف به عنوان جزء صلاة برود این رکوع را انجام بدهد نه به عنوان شیء دیگر، به عنوان شیء دیگر این عمل من الاعمال، چطور اینکه فرض کنید که رد سلام می کند، در اینجا رد سلام خب واجب است دیگر ولو در صلاة، خب این عمل من الاعمال یا اینکه فرض کنید که صحبت

می‌کند بلا اختیار، این فعل<sup>۲۸</sup> من الافعال است، این موجب بطلان نمی‌شود. یک صحبت، یک کلام اضافی، این موجب بطلان نخواهد بود. این هم فعل<sup>۲۹</sup> من الافعال است و در اینجا موجب بطلان نیست. آن رکوعی که به نیت رکوع است آن موجب بطلان است، در اینجا عرفاً نمی‌گویند رکوع کرد برای نماز، نمی‌گویند رکوع اضافی انجام داد، این یک فعلی است انجام داده مثل بقیه افعال.

یا مثلاً فرض کنید که به عنوان سجده، سجده‌ای فرض کنید که می‌خواهد بکند و این سجده نه به عنوان صلاة است خب نمی‌گویند این سجده...، سجده اضافی در صورتی است که سجده به عنوان سجده جزء من الصلاة باشد اما فرض کنید که اگر شخصی آیه سجده دار بر او قرائت کرده، دارد نماز می‌خواند بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين یک مرتبه یکی یک آیه سجده دار را قرائت می‌کند، از آن چهار موردی که سجده سجده واجب است حالا ولو غیر واجب هم باشد سجده سجده مستحب هم باشد و این به نیت سجده می‌رود نه به نیت سجده جزء من الصلاة، نه، به نیت اینکه سجده عمل<sup>۳۰</sup> واجب<sup>۳۱</sup> عند قرائة آیه سجده ولا بد من اتیانه این

چرا نماز باطل باشد؟ چرا نماز باطل باشد؟ این سجده اضافه انجام نداده. سجده اضافه سجده به عنوان جزء صلاة، این باطل می‌کند. اما اگر فرض کنید که یک نفر یک سجده‌ای انجام بدهد به عنوان عمل واجب عند الاستماع آیه السجده، این در اینجا سجده حساب نمی‌شود و این شخص باید سجده کند و بعد قیام کند و بعد بقیه نمازش را بخواند. مثل اینکه فرض کنید که کلام اضافی در نماز موجب بطلان است، حالا اگر شما رد سلام کردید موجب بطلان است؟ سلام که موجب بطلان نیست چون شما یک عمل واجب را انجام می‌دهید و این عمل واجب...،

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: به عنوان اینکه واجب است، جواب سلام

را می‌دهد

جواب: این هم واجب است. وقتی که قرائت آیه

سجده دار می‌شود واجب است برای شما که سجده

کنید. حالا بحث در وجوب نیست بحث این است

که، اصلاً کاری به سجده واجب هم نداریم،

سجده‌ای که موجب بطلان است، به عنوان جزء

صلاة، این موجب بطلان است.

فرض کنید که من باب مثال شما اگر به جای تسبیحات اربعه شروع کردید حمد را خواندید باید دو سجده سهو انجام دهید چرا؟ چون قرائت حمد می شود کلام اضافی، گرچه حمد است ولی چون بدون اختیار است، یک وقت انسان از روی اختیار حمد را می خواند در رکعت ثلثه، به جای تسبیحات اربعه سوره حمد را می خواند، این در اینجا اشکال ندارد. ولی یک وقتی نه، نیت دارد که تسبیحات اربعه را بخواند منتهی اشتبهاً سوره حمد را می خواند، این می شود کلام اضافی. لذا فقهاء هم فتوا می دهند می گویند که سجده سهو باید انجام بدهد دیگر، سجده سهو دارد، این کلام، کلام اضافی است. پس مربوط به نیت مکلف است که به چه نیتی این فعل انجام می گیرد.

سؤال: لازمه فرمایش شما این است که اگر وسط قرائت من هزار تا لا اله الا الله بگویم و به عنوان جزء نماز هم نباشد، این اشکال ندارد

جواب: بله اشکال ندارد. لذا قرائت این اذکار

در موقع صلاة اصلاً اشکال ندارد. شما پانصد تا لا اله الا الله بگویند در موقع نماز، چه اشکالی دارد؟ شما اصلاً فرض کنید که من باب مثال یک ذکر بگویند این هیچ اشکالی ندارد. اذکار در موقع صلاة به نیت وقوع آنها در صلاة، اینها بلامانع است. بدون اختیار گفتن حتی ذکر، این می شود کلام اضافی و این موجب بطلان است. انما الصلاة ذکر و دعاء<sup>۲۸</sup> و تسبیح و این در اینجا هیچ موجب بطلان نماز نخواهد بود. چرا؟ به جهت اینکه سجده به عنوان جزء من الصلاة در اینجا اتیان نشده، به عنوان جزء<sup>۲۹</sup>

خارج من الصلاة اتیان شده و چه اشکال دارد؟

اشکالی که در اینجا می کنند این است که می گویند صلاة عبارت است از یک هیئت ترکیبیه شرعیه. این هیئت ترکیبیه صلاتیه این موجب بطلان است. ما می گوئیم این هیئت ترکیبیه از کجا آمده؟ این هم از آن فتوای من در آوری است که صلاة یک هیئت...! صلاة عبارت است از نماز، نمازی که اوله التکبیر و آخره التسلیم این است.

سؤال: این می شود همان هیئت ترکیبیه دیگر

جواب: احسنت! بسیار خوب! این هیئت ترکیبیه

در آن حمد است، در آن یک سوره است، جزئی از سوره است، ما دلیل نداریم بر اینکه ذکر اضافی،

مخلّ به این هیئت ترکیبیه است یا مخل نیست. انسان نماز می خواند در حال قیام و بعد ذکر را می گوید در نماز در همین حال قیام و بعد یک سجده به جا می آورد، این سجده فرض کنید که به خاطر استماع آیه سجده دار است، در حال قیام سجده انجام می دهد. سجده انجام دادن کجا مخل به هیئت ترکیبیه است؟ هیئت ترکیبیه این است که شما در نماز یک حمد انجام بدهید در حال قیام و یک سوره یا بعضی من السوره را اتیان کنید، این کار را هم کردید، بله اگر شما حمد را به جای در حال قیام در حال جلوس انجام بدهید در این صورت به آن هیئت ترکیبیه اخلال وارد می شود اما این که اجزاء خود صلاة در آن موقعیت خودش انجام شود به هیچ وجه اخلالی به هیئت ترکیبیه وارد نمی شود.

پس بنابراین این فتاوی که می بینید می دهند که در موقع صلاة، سجده موجب بطلان است یا فرض کنید که...! اصلاً بعضی ها آمده اند می گویند نماز را شما با قرآن نمی توانید بخوانید چون اگر بخواهید نماز را با قرآن بخوانید این مخل به هیئت ترکیبیه

است! انگار فقط باید نماز و این سوره از حفظ خوانده شود! ما اصلاً این چیزها را نداریم، همه اینها بدعت است و مبدعات است که درمی آورند! نماز را انسان باید بخواند، با قرآن هم باید بخواند هیچ اشکالی در اینجا پیش نمی آید...

...بہتر است و خیلی هم خوب است که انسان آیات قرآن را از حفظ نخواند از روی قرآن بخواند، شاید بعید نباشد که ثوابش هم حتی بیشتر باشد تا اینکه انسان از حفظ بخواهد بخواند.

سؤال: تکرار آیه شریفه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**

﴿الفاتحة، ۵﴾ از جانب امام صادق علیه السلام در نماز که این آقایان توجیه می کنند که حضرت در نماز مستحبی این کار را می کردند، پس این توجیه هم هیچ وجهی ندارد دیگر؟

جواب: نه دیگر، اصلاً توجیه ندارد. انسان می تواند یک آیه را دو بار بخواند، سه بار بخواند، از یک آیه خوشش بیاید [آن آیه را تکرار بکند] تمام اینها بلا اشکال است و حتی غیر از این آیه را هم خواندن، از اذکار و این حرفها، هیچ کدام اینها مانعی ندارد و این هیئت ترکیبیه من درآوری این آقایان،

این هیئت ترکیبیه ما هم از آن چیزی نفهمیدیم! آنچه که در شرع هست این است که صلاة با یک حمد باشد و با سوره یا جزء سوره باشد و این در حال قیام باشد بالنسبه به صحیح و در حال جلوس باشد بالنسبه به مریض یا مستلقياً و امثال ذلک باشد. دیگر بقیه این چیزها که اگر سجده داشته باشد مخل است و فلان و این حرفها، تمام اینها مطالب اضافه خواهد بود.

پس بنابراین این سجده که در روایات آمده لاتعداد الصلاة الا بخمسه...، یکی سجده و یکی رکوع، سجده‌ای است که جزء از صلاة باشد، این می‌شود تعداد الصلاة و اما سجده‌ای که جزء صلاة نباشد این لاتعداد الصلاة نیست. البته خب ما این را با ضمیمه روایات دیگری هم که بکنیم متوجه می‌شویم که صرف نسیان سجده این در صورتی است که وارد در رکن بعدی نشده باشد، این هم خب استثناء می‌خورد اما اگر وارد در رکن بعدی بشود، این نقصان این سجده موجب بطلان است یا زیادی سجده، آن که در هر حال موجب بطلان خواهد بود. موجب [اعاده] خواهد بود. این زیادی و نقیصه در صورتی است که وارد در رکن دیگر

بشود و در غیر از سجده و رکوع، سایر اجزاء واجبه این اعم از اینکه چه وارد در رکن بعد شده باشد یا داخل در رکن بعد نشده باشد، اگر وارد در رکن بعد نشده باشد این در اینجا نقیصه‌اش را باید برگردد و تدارک کند، اگر داخل در رکن بعد شده باشد خب دیگر در آن صورت آن هم رفع تکلیف می‌شود و لاتعاد در اینجا شامل خواهد شد. آن وقت در اینجا دیگر بحث بحث سجده سهو خواهد بود. پس این دو مساله را در باب یکی وقت که همان طوری که خدمتان عرض شد وقت از باب ثبوت، این محرز موضوع هست نه از باب اثبات. این یک نکته.

نکته دوم اینکه در بحث سجده و رکوع و اجزاء، آن اجزائی مبطل خواهد بود زیاده و نقیصه آنها که از باب جزءیت صلاة، مکلف آن را اتیان کند اما اگر اتیان رکوع کرد نه از باب جزءیت صلاة یا سجده به جا آورد نه از باب جزءیت صلاة بلکه از باب وجوب یا از باب اضطرار، فرقی نمی‌کند، در تمام اینها صلاة صحیح است و حکم به لاتعاد ما نداریم. سؤال: سجده مستحبه چطور؟

جواب: آنها هم همین طور، فرقی نمی‌کند. هیچ اشکالی ندارد.

سؤال: نمازی که یکی دو ساعت طول بکشد می

گویند این خلاف سیره متشرعه است

جواب: ده ساعت طول بکشد، خلاف چی چی

است؟ آنها عمل نکردند، چرا خلاف است؟ از کجا

معلوم است که فرض کنید امیرالمومنین نماز

صبحش را یک ساعت طول نمی‌داد؟ چه دلیلی

داریم؟ یا موسی بن جعفر؟ چه دلیلی داریم؟ اگر یک

کسی بیاید فرض کنید که به جای سوره قل هو الله

سوره بقره بخواند، این نمازش باطل است؟ با

طمأنینه هم بخواند دو ساعت طول بکشد؟

سؤال: لو کان لبان، اگر یک همچین چیزی [بود

بیان می شد و به ما می رسید حالا که بیان نشده پس

حتماً نبوده]

جواب: نه عدمش را، آن اطلاقاتی که ما داریم،

عموماتی که ما داریم، یک سوره ای از قرآن بخوانید

شامل می شود. حالا کسی نیامده، این کار را نکرده به

خاطر این است که مردم می خواهند نماز بخوانند

بروند دنبال کارشان! آدم بی کار که نیست که بلند

شود بیاید سوره بقره در نمازش بخواند!

یک بنده خدایی بود، دیگر حالا نمی بینمش! کم می بینمش! این داماد آقای...، حالا یک شخصی بود، در هر صورت، مرحوم آقا به او فرموده بودند که قبل از خواب سورهٔ وقعه را بخوانید **إِذَا وَقَعَتْ** **الْوَاقِعَةُ** ﴿الواقعة، ۱﴾ این خیال کرد می گویند سورهٔ بقره را بخوانید! حالا بنده خدا قرائتش هم قرائت خوبی نبود با **مِنْ** و **مِنْ**! با طمانینه! خلاصه بیچاره یک پدری از او درآمد بود! بعد از دو ماه که خدمت مرحوم آقا رسیده بود، مرحوم آقا گفتند خب چطوری؟ چه می کنی و...؟ گفت آقا سورهٔ بقره را هم...! ایشان گفتند چه آقا؟! گفتند کی گفتم سورهٔ بقره را بخوانید؟ گفت خودتان فرمودید! گفتند گفتم سورهٔ وقعه را بخوانید! این بنده خدا دو ساعت! بیشتر! نمی توانست هم [تند] بخواند، قبل از خواب، شب سورهٔ بقره را می خواند.

سؤال: آقا بیش از دو سه سال بود!

جواب: دو سه سال؟

سؤال: حفظ شده بودند دیگر...

سؤال: آقا دلیل اینکه می گویند در نماز باید یک

سورهٔ تمام خواند چیست؟

جواب: نه، دليل نېست. رواياتي است که بعضی هایش ضعیف است، سند ندارد، مرسل است و دلالت بر تاکید می کند. اما روایات دیگر هم اقواست و هم جمعش به این است که دلالت بر استحباب و اینها می کند.

سؤال: روایت هم داریم که در نماز صبح سُور طوال، در نماز ظهر و عصر سور قصار، مغرب و عشاء متوسط. سور طوال شامل بقره و اینها می شود دیگر؟

جواب: بله.

سؤال: اگر در سجده با سرعت دو بار پیشانی به مهر برسد...؟

جواب: نه آن چیزی نیست، یک بار باید...

سؤال: جلوس بعد از سجده؟

جواب: جلوس واجب است دیگر.

سؤال: بتمامه یا اینکه...؟

جواب: نه دیگر، یعنی به حال نشستن و اینها.

سؤال: در نماز واجب دیگر؟

جواب: واجب، بله،

سؤال: در مستحب که نیست؟

جواب: نه، مستحب نه. در مستحب خیلی چیزها حذف می شود. در مستحب شما می توانید راه بروید در خیابان.

سؤال: سجده به این اطلاق می شود که از نشستن به سجده برویم یا اینکه همان حالت سجده را فرض کنید کسی داشته باشد

جواب: این یک مطلب است، آن جلوس فی الکمال آن مطلب دیگر است. آن جزء صلاة...

سؤال: دلیل خاص داریم بر لزوم جلسه...

جواب: بله! بله دلیل داریم اگر نداشتیم که فتوا نمی دادند. سجده به این است که انسان فقط سرش را بگذارد ولو اینکه ده سانت بیاورد بالا دوباره بگذارد.

اللهم صل على محمد و آل محمد